

واکنش سریع هنگام وقوع زلزله می‌تواند شما را از جراحات احتمالی محافظت کند. حداقل دوبار در سال پناه‌گیری را تمرین کنید.

قصه آدم‌ها

شما هم برای ما بنویسید
Elnaz.2714@gmail.com

امروز خوشبخت‌تر از دیروزم

بعد از ۲۰ سال تازه سه سالگی می‌شود که نفس راحت می‌کشید؛ اگر چه باید ماهی ۷۰۰ هزار تومان اجاره خانه‌ای را در کرج بدهد و این در کنار هزینه‌های زندگی دختر چهارده ساله و پسر بیست‌ودو ساله‌اش است. عشق را هیچ‌وقت تجربه نکرده و تنها زمانی که مادر شده عشق به فرزند را تجربه کرده است. متولد ۵۴ است اما سن‌وسالشی بیشتر به نظر می‌رسد. سن‌وسالی نداشته و تازه دیپلم گرفته بود که یکی از آشنایان زنی را به نام خواستگار به خانه آنها می‌آورد و همه چیز خیلی زود تمام می‌شود. خانواده‌ای معقول با پسری به‌ظاهر شایسته و محترم. جبهه شیرینی‌ای و دسته گل و حلقه‌ای می‌شود بهانه‌ای برای شروع زندگی مشترکشان اما زندگی واقعی با زندگی‌ای که در ذهن «نیلوفر» بوده فرسنگ‌ها فاصله دارد. از همان روزهای اول بددهنی و ناسزا بخشی از زندگی آنها می‌شود و بعضی روزها «نیلوفر» گوشه‌ای می‌نشیند و بی صدا اشک می‌ریزد و جاهای کبود بدنش را وارسی می‌کند. البته «نیلوفر» هیچ‌گاه طعم تازه عروس بودن و خرجی گرفتن از همسر را تجربه نمی‌کند و خساست همسرش باعث می‌شود که از همان روزهای اول زندگی مشترکشان همپای او کار کند. زمانی همپای او مسافر قشم می‌شود و با سرمایه اولیه‌اش که از فروش هدیه‌های سر عقدش بوده وسایلی می‌خرد و در تهران می‌فروشد تا خرج خورد و خوراک و پوشاکش را تأمین کند. «همسر همیشه درآمد بالایی داشت اما دریغ از یک قران که خرج من و زندگی‌اش کند. از روز اول که عروس خانه‌اش شدم همه مخارج زندگی با من بود و هیچ‌وقت ندیدم هزینه‌ای برای زندگیمان کند؛ به‌جز اجاره‌خانه که پرداخت می‌کرد.» «نیلوفر» ماه‌های اول دل به وعده‌های همسر خوش می‌کند و بعد از مدتی می‌فهمد که این وعده‌ها هیچ‌وقت محقق نمی‌شوند و باید خودش چهارای برای زندگی‌اش بیندیشد اما دیگر دیر شده بود و ناخواسته پسرش را باردار بود و از همان زمان بود که به عشق فرزندش سختی‌ها را به جان می‌خورد اما پدرش هم تأثیری در رویه همسرش ایجاد نمی‌کند و باز باید خود «نیلوفر» خرج خود و فرزندش را بپردازد؛ اما همه اینها بهانه‌ای نمی‌شود برای کبودن شدن تن «نیلوفر» و اشک‌های بی‌صدای شبانه‌اش. ۲۰ سال زندگی و جوانی «نیلوفر» همین‌گونه سپری می‌شود و ۱۴ سال پیش دخترش دوباره طعم مادر شدن را به او می‌چشانند. سال‌هایی که «نیلوفر» شغل‌های مختلف امتحان می‌کند و سختی‌ها را به جان می‌خورد تا مخارج فرزندانش را تأمین کند. «بچه‌دار که می‌شوید دیگر نمی‌توانید به خودتان فکر کنید؛ تنها فکر و ذهن آدم می‌شود فرزندش و هر چه بزرگتر می‌شوند این سختی‌ها بیشتر می‌شود. همه این سال‌ها را زندگی نکرده‌ام؛ همه امیدم پسر و دخترم هستند.» «نیلوفر» سه سال پیش طاقش طاق شد و دیگر نتوانست ناسزاهای خساست‌ها و کتک‌های همسرش را تاب بیاورد و از طلاق گفت و همه تلاشش را کرد تا برای همیشه جدا شود و در این راه از همه چیز گذشت جز فرزندانش. حالا سه سالی می‌شود که خانه‌ای در کرج اجاره کرده‌اند و سه نفری زندگی می‌کنند و همراهِ پسرش «مرتضی» از پس مخارج زندگی برمی‌آیند؛ چون همسرش هیچ‌وقت نفقه تعیین شده را پرداخت نکرده است. امروز درست ۱۰ سال است که «نیلوفر» در متروی تهران دستفروشی می‌کند؛ تنها در خط کرج-تهران و کمتر کسی او را در متروی شهری دیده است. لباس زنانه می‌فروشد؛ تی‌شرت‌ها و پیراهن‌های زنانه با طرح‌ها و رنگ‌های مد روز. امروز در سالگرد دهم دستفروشی‌اش از بازار خرید کرده و پیراهن‌هایی را مناسب محرم آورده است. «این روزها مردم برای محرم آماده می‌شوند و پیراهن‌های مشکی و شال و روسری‌های مشکی فروش بیشتری دارند.» «نیلوفر» در تمام بیست‌سالی که زندگی زناشویی داشته آن قدر بدبین شده که اولین سوالی که از هر زن و دختری می‌پرسد، این است: «زدواج کرده‌ای؟» و جواب نه برای او شیرین‌تر است؛ چون در جواب می‌گوید: «بهترین کار دنیا را کرده‌ای. ازدواج در این روزگار حقیقتاً بهترین کار ممکن است.» به ایستگاه صادقیه که می‌رسد اجناس جدیدی که از بازار تهیه کرده را بر روی دستش می‌گیرد و به این امید که بتواند تا شب تعدادی از آنها را بفروشد و خستگی از جانش بیرون برود و در حین رفتن این جمله را می‌گوید: «خدا را شکر امروز خوشبخت‌تر از دیروزم.»

گزارش «شهروند» از حال و هوای بازار تهران در محرم؛ از آداب و رسوم و سنت‌هایی که ردپایی به جامانده است

عزاداری به سبک اصغر شاطر رضاو طیب حاج‌رضایی

لیلا مهداد از زمانی که بر دیوارها پلاس می‌آویختند، قصاب‌ها گوسفند ذبح نمی‌کردند و حلیم‌پزها دست از کار می‌کشیدند و بعضی از آدم‌ها روز عاشورا آب نوشیدن را بر خود حرام می‌کردند، محرم و عزاداری برپا بوده اما وقتی صحبت از عزاداری بازار تهران سخن به میان می‌آید، داستان‌ها به «اصغر شاطر رضا» کشتی‌گیر و پهلوان زورخانه امیرالمومنین (ع) می‌رسد که در وصیتش میان‌داری بزرگترین دسته عزاداری بازار تهران را به «طیب حاج‌رضایی» سپرد؛ دسته‌ای که یک‌سر آن دروازه غار بود و سر دیگر آن چهارراه سیروس و به دسته بچه‌های جنوب شهر معروف بود؛ دسته‌ای که آخرین بار با میان‌داری طیب ۱۵ خرداد ۴۲ محرم را برپا کرد اما هنوز بازاری‌های قدیم از طیب می‌گویند و عزاداری‌های آن دوران، البته هنوز با این نام عزاداری بر گزار می‌شود که در حد اندازه‌های خود میان بازاریان شهر است.

حسینیه اراچی‌ها

از بازاری‌ها نشانی حسینیه‌ها را که می‌پرسی، حتما نام حسینیه کربلایی‌ها و اردبیلی‌ها را می‌شنوی و باید تا گلوبندک بیایی پایین، وسط چهارراه آن طرف مترو پانزده خرداد خیمه سفید بزرگی نظر‌ها را جلب می‌کند؛ چادری با نقوش اسب و ببر و ... که گل‌دوزی شده‌اند. سمت راست خیمه حسینیه کربلایی‌ها جلوس کرده و سمت چپ در کوچه‌های باریک که هنوز رنگ‌بوی گذشته را با خود دارد، کوچه «چاله حصار» است و نشانی حسینیه اردبیلی‌ها را همه می‌دانند. حسینیه کربلایی‌ها در سال ۱۳۴۷ تاسیس شده اما قدمت اردبیلی‌ها به سال ۱۳۲۰ می‌رسد؛ با قصه‌هایی شنیدنی از سرگذشت آنها.

«سید» سال‌هاست در تیزه حسینیه کربلایی‌ها، زینب‌خوان است و شروع قصه این حسینیه را به مناقشه بین ایران و عراق می‌رساند؛ دورانی که صدام دستور اخراج ایرانیان را صادر کرد. شیعه‌های افغانستان، هند و پاکستان هم در میان آنها به چشم می‌خورند و هر کدام سعی کردند حسینیه‌ای برپا کنند و حالا حسینیه کربلایی‌ها در بازار تهران، شاه‌عبدالعظیم و قرقچک و رامین عرب‌ها را دور هم جمع می‌کند تا این سنتی محرم را در آن برگزار کنند. «بیشتر عرب‌ها در بازار شافل بودند و به همین دلیل در نزدیکی محل کارشان مسجد طریوح (کربلایی‌ها) را تاسیس کردند.»

حجله‌گذاری برای حضرت قاسم و سایر مراسم‌های معمول محرم مثل نوحه‌خوانی و سینه‌زنی را بر گزار می‌کنند. سفینه‌امام حسین (ع) گوشه حسینیه خودنمایی می‌کند تا هر شب محرم بیرون بیاید؛ کشتی‌ای چوبی پر از فانوس‌های کوچک. اول محرم که می‌رسد سرد حسینیه به پرچی مشکی مزین می‌شود و تا اربعین این پرچم باقی می‌ماند تا بعد از اربعین جای خود را به پرچم سرخ بدهد- نمادی برای ادامه داشتن نهضت امام حسین (ع)- و وظیفه پرچم سرخ تا اول محرم سال دیگر ادامه می‌یابد. ظهر عاشورا بعد از نماز ظهر و عصر کربلایی‌های مقیم تهران راه گلوبندک را در پیش می‌گیرند آن هم در دو دسته زنان و مردان؛ زنانی که معروف‌ترین دسته عزاداری زنانه تهران را می‌اندازند آن هم با چادر و روبنده و پای برهنه؛ زنانی که هروله کنان با ذکر

«لبیک یا حسین» خود را به حسینیه کربلایی‌ها می‌رسانند. حسینیه کربلایی‌ها در میان ارمنه هم از قریب زیادی دارد. «سید» برای این ادعا خاطرهای تعریف می‌کند. «چندسال پیش یک زن ارمنی مراجعه کرد و گفت می‌خواهد بانی روز عاشورا شود و در مقابل شنید که نمی‌تواند بانی شخصی باشد اما می‌تواند مشارکت کند. او سرطان داشته و پزشکان آلمان و آمریکا از او قطع‌امید کرده بودند اما در مراسم حسینیه شرکت کرده و شفا گرفته بود. وقتی اینها را می‌بینم بیشتر به این پی می‌برم که ما غافلیم.»

عزاداری به سبک پدر بزرگ‌ها

تاریخ مسجد کوچه چاله حصار به فتح‌لی‌شاه می‌رسد و از سال ۱۳۲۰ حسینیه اردبیلی‌ها شده آن هم به همت اردبیلی‌هایی که در آن زمان در تهران زندگی می‌کردند. خادم حسینیه که نمی‌خواهد اسمش در گزارش بیاید می‌گوید اردبیلی‌های مقیم تهران در مساجد مختلف عزاداری می‌کردند و بعد تصمیم گرفتند حسینیه‌ای برای خودشان داشته باشند. «برای همین مسجد ارگ و اینجا را مدنظر می‌گیرند و در نهایت اینجا می‌شود حسینیه اردبیلی‌ها». در بزرگ ورودی حسینیه به لوحی جامانده از دوران فتح‌لی‌شاه می‌رسد و این ذره‌ای چوبی پهن و بلند که تا سقف کشیده شده‌اند، آدم‌ها را به داخل حسینیه دعوت می‌کنند تا در کنار پرچم‌های مشکی، ۱۲ ستون حسینیه، جلب توجه کنند؛ ۱۲ ستونی که آلمانی بودند و برای ذوب‌آهن خودشان رسانده بودند به راه‌آهن تهران اما چون به دردشان نخورده بود سوار بر دوش بزرگان آن دوره حسینیه آمدند تا ستون حسینیه شوند.

این حسینیه بانی خاصی ندارد چون تمام اردبیلی‌های آن برهه به کمک هم این حسینیه را ساخته‌اند؛ تاجران‌ها که کارگری و بنایی حسینیه را انجام داده‌اند تا در کوچه حصار قد بکشد؛ معمار بنا «لزاده» است و بنا را به سبک روسی ساخته و این را می‌شود با چرخ زدن در حیاط حسینیه فهمید»

تشت‌گذاری به رسم تمام اردبیلی‌ها در ۲۷ ذی‌الحجه بر گزار می‌شود- زمانی که لشکر حرین یزیدریاحی بیرون از کربلا مقابل لشکر امام حسین (ع) می‌رسد منبع آبش تمام می‌شود امام حسین (ع) در تشت برای حیوانات و خودشان آب می‌فرستد و مراسم تشت‌گذاری نمادی است از این حرکت امام حسین (ع)- مراسمی که حالا نمادی برای شروع عزاداری برای امام حسین (ع) است مانند مراسم سیاهپوشان که میان فارس‌ها متداول است نمادی است برای اعلام شروع عزاداری‌های محرم- مراسمی که بعد از نوحه‌خوانی افراد تک‌تک لباس مشکی بر تن می‌کنند- قمه‌زنی هم یکی دیگر از رسوم است که در میان آذربایجانی‌ها دیده می‌شد اما از سال ۱۳۳۰ این رسم دیگر در این حسینیه اجرا نمی‌شود اما مراسم شاخ‌سی، واخ‌سی - شاه‌حسین، وای حسین - همچنان پابرجاست؛ یکی قدیمی‌ترین رسوم که منحصر به آذری‌هاست.

۳۰۰ هزار دانش‌آموز هنوز ثبت‌نام نکرده‌اند

معاون متوسطه آموزش و پرورش می‌گوید که حدود ۳۰۰ هزار نفر از دانش‌آموزان هنوز اطلاعات ثبت‌نام سال جدید تحصیلی را وارد سامانه نکرده‌اند. علی‌زافشان درباره آمار ثبت‌نام دانش‌آموزان در سال تحصیلی جدید گفت: «اطلاعاتی که تا دیروز وارد سامانه سناد شده به این ترتیب است که ۶ میلیون و ۸۴۴ هزار و ۷۴۹ نفر در مقطع ابتدایی، ۳ میلیون و ۱۶۶ هزار و ۷۴ نفر در دوره اول متوسطه، ۲ میلیون و ۲۱۰ هزار و ۹۷۵ نفر دانش‌آموز در دوره دوم متوسطه ثبت‌نام کردند. از این ۳۱۰۹۷۵۲ دانش‌آموز ۳ هزار و ۳۸۲ هزار و ۷۸۸ نفرشان در شاخه فنی و حرفه‌ای و یک میلیون و ۵۱۸ هزار و ۲۹۲ نفر در شاخه نظری و ۴۰۷ هزار و ۵۷۳ نفر در شاخه کار و دانش ثبت‌نام کردند.»



عکس: سعید غلام‌حسینی

یاد کوچه حمام چال و راسته عباس آباد

وقماش‌ها به خیر

قدیمی‌ها نیستند و به ندرت می‌توان در میان کسبه، موسسیدی را یافت که از راسته مسگرها قصه‌های کوچه حمام چال و ناظم‌زاده، راسته «عباس آباد» و «مسجد زید» چیزی به‌خاطر بیاورد. «دولت‌زاده» و «پهشی» تنها قدیمی‌های بازار مسگرها هستند؛ بازاری که حالا چندسالگی می‌شود صدای چکش‌زنی مسگرها را فراموش کرده و خیلی وقت است، سیاهپوش نمی‌شود و سیاهپوش شدن را به مسجد چهارسوق سپرده و به چند پرچم مشکی روی دیوار راسته مسگرها کتفا می‌کند. در بازار مسگرها از شب تا سوغا کر که‌ها پایین می‌آیند تا سوغامام که کسبه می‌آیند و به رسم هر ساله کر که‌ها را بالا می‌دهند برای لقمه‌نانی حلال.

«دولت‌زاده» که حالا جزو هیأت امنای بازار مسگرهاست؛ سیاهپوش شدن بازار را رسمی قدیمی می‌داند که حالا یادها رفته و تنها به مسیر دسته‌های سینه‌زنی خلاصه می‌شود یعنی راسته بازار بزرگ و پانچار که به چهارپایه‌هایی برای مداحی و بلندگو مجهز می‌شود و تمام صحبت‌ها و نوحه‌خوانی‌هایش ضبط می‌شود. «خیلی وقت است که همه راسته‌ها این کار را نمی‌کنند و عزاداری‌ها به مساجد و حسینیه‌های هر راسته ختم می‌شود، البته هیأت‌امانی هر راسته تصمیم می‌گیرند در کدام دهه عزاداری کنند؛ بعضی راسته‌ها دهه اول محرم عزاداری را بر گزار می‌کنند و بعضی دیگر دهه دوم و عده‌ای هم دهه سوم را.»

حمام چال و کوچه ناظم‌زاده محل عزاداری خیاط‌ها بود اما حالا ۶-۷ سالی می‌شود کوچه حمام چال سیاهپوش نمی‌شود و خیاط‌ها رفته‌اند بهارستان. قدیمی‌های راسته خیاط‌ها «حاج‌رضانظم‌زاده» را به یاد می‌آورند بانی حسینیه خیاط‌ها را که خودش جزو بازار بزرگ بود و هر سال حسینیه عزاداری را راه می‌انداخت اما حالا حسینیه‌ای که کوچه حمام چال رخت‌برسته و به بهارستان رفته و خیاط‌ها را آنجا دور هم جمع می‌کند. فرش فروش‌ها هم راسته عباس آباد را قریب می‌کردند و به یاد عاشورا، دهه محرم آن دیوار‌ها را سیاهپوش می‌کردند اما حالا فرش فروش‌ها برای سینه‌زنی و زنجیرزنی می‌روند میدان منیریه، راسته عباس آباد تا سر کوچه کبابی‌ها پر بود از فرش فروش‌ها که دیگر نمی‌توانی نشانی از آنها بیایی جز مغازه‌ای کوچکی که چند تخته فرش دست‌بوم و روفو شده را در خود جای داده و تمام وسایل و درو دیوارش از گذشت زمان می‌گویند؛ دو تابلوی بزرگ وان‌یکاد و گوشه تلفنی که هنوز باید انگشت‌اندرون یکی از شماره‌ها بنگداری و بچرخانی. «مسجد زید» هنوز هم مراسم محرم راسته قماش‌ها را به عهده دارد و چندسالگی است همه انجمن اسلامی‌های صنوف بازار آنجا جمع می‌شوند، البته بازار قماش‌ها یا همان بازارها هم سیاهپوش نمی‌شود و عزادارها در مسجد زید جمع می‌شوند برای عزاداری؛ مراسمی که از ساعت ۱۱ شروع می‌شود بعد از زیارت عاشورا و نماز جماعت و مداحی و وعظ، نهار سرو می‌شود.

همه عمر مداحی کرده‌ام

برپاشدن بازار زرگرها را دیده؛ یعنی سال ۴۲ که پاساژ زرگرها افتتاح شد و طایفه جواهریان، حسینیه زرگرها را برپا کردند. تنها حسینیه‌ای که به رسم و سیاق قدیم مراسم عزاداری را برپا می‌کند و تنها تفاوتش با گذشته جای خالی پیشکسوتان است. «حاج شمس» از قدیمی‌های راسته زرگرهاست؛ تاریخ زنده ۵۰ ساله این راسته که بانی تاسیس حسینیه زرگرها را عبدالصالح جواهریان و حاج حسن جواهریان می‌دانند؛ پسر عمو، پسر خاله‌هایی که از قدیمی‌های تهران‌اند و یکی از طایفه‌های معروف که حالا دیگر نشانی از آنها در بازار تهران نمانده است.

از اول محرم راسته زرگرها می‌شود حسینیه. مغازه‌ها سیاهپوش می‌شوند و کف راسته مفرش می‌شود و مخده‌ها به دیوارها و در مغازه‌ها تکیه می‌دهند؛ مخده‌هایی که در روز گران دور جای پیشکسوتان بود و حالا به ندرت پیشکسوتی به آن تکیه می‌دهد چون به گفته «حاج شمس» بعضی‌ها دار فانی را وداع گفته‌اند و بعضی دیگر نمی‌آیند.

«حاج شمس» مداحی پیشکسوتانی مانند «حاج شمشیری» و «حاج شاه‌حسین» را به‌خاطر دارد؛ دورانی که صبح‌ها از عزاداران حسین (ع) با نان قندی، گرمو، پنیر و جای پذیرایی می‌شد و حالا دیگر از آن حال‌وهوا خبری نیست؛ هم جای پیشکسوتان خالی است و هم عطر نان قندی آن دوران. یکی از رسوم که هنوز بین زرگرها مرسوم است پخش سیب‌زمینی آبپز زعفرانی است که روز عاشورا بین عزاداران پخش می‌شود؛ رسمی که به خرده‌فروش‌های راسته زرگرگری برمی‌گردد و

سینه‌به‌سینه به نسل‌های جدید رسیده و هنوز هم در «سرای مساجد» انجام می‌شود. اگر چه رستوران «شراف‌الاسلامی» هم از سال ۱۳۱۷ طعام یک روز عزاداران را منتقل می‌شود، رسمی به جامانده از پدر که حالا پسر عهده‌دار آن است.

«حاج شمس» همه عمرش را مداحی کرده اما حالا ۱۵-۱۰ سالی می‌شود که در هیأت زرگرها نمی‌خواند و برای مداحی هیاتی ۷۰-۸۰ ساله در گلوبندک را انتخاب کرده است، البته اگر ختمی برپا باشد «حاج شمس» روضه‌خوانی را برای زرگرها به عهده می‌گیرد. «حاج شمس» تنها مداح بازاری نیست و خیلی‌های دیگر به عشق امام حسین (ع) محرم‌ها برای عزاداران مداحی می‌کنند و در قیاس هیچ پولی دریافت نمی‌کنند. «ما پول نمی‌گیریم و با جرات می‌توانیم بگوییم مداحان خوب تهران اکثر بازاراند اما حالا از بیرون مداح می‌آورد و برای ۱۰ روز محرم حدود یک میلیون می‌دهند، البته واعظ در بازار مهم‌تر از مداح است. واعظ یک ساعت مجلس را ننگه می‌دارد و از وقایع می‌گوید اما مداح نه‌نهایتاً یک ربع، بیست دقیقه مداحی می‌کند، البته باید بگوییم عزاداران و واعظ را بیشتر دوست دارند و پای منبر وعظ آنهایی نشینند.»

